

مقاله پژوهشی:

اصلاح سوءبرداشت‌ها نسبت به روش‌شناسی علم اقتصاد و «اقتصاد اسلامی»

mjrezaei@shahed.ac.ir

mmvahedi@shahed.ac.ir

محمدجواد رضایی / استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد

مهدی موحدی بکنظر / استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد

دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۳ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۸

چکیده

شکل‌گیری نظریه‌های علمی در اقتصاد متعارف منوط به شکل‌گیری گزاره‌های مشاهداتی، ارزش‌خنثایی نظریه‌ها و بهره‌گیری از روش تجربی شده است. در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی به بررسی این پیش‌فرض‌های سه‌گانه در روش‌شناسی اقتصاد متعارف می‌پردازیم. پذیرش پیش‌فرض‌های سه‌گانه در مورد «نقش گزاره‌های مشاهدتی در ساختار علم اقتصاد»، «فرایند نظریه‌سازی و داوری»، و «توجیه‌گری روش علمی»، امکان تحقق علم اقتصاد اسلامی را با ابراهام روبرو می‌سازد. این سه پیش‌فرض، نه تنها بر باورهای مخالفان ایده «علم اقتصاد اسلامی» تسلط دارد، بلکه بر اکثریت مطالعاتی که امروزه ذیل عنوان «اقتصاد اسلامی» طبقه‌بندی می‌شوند نیز حاکم است. بنا به یافته‌های تحقیق، تمامی فروض مورد اشاره مخدوش می‌باشند. با توجه به این تحلیل، «علم اقتصاد اسلامی» محصول تحلیل عالمانی است که مبتنی بر مبنای اخلاقی و معرفتی اسلامی به موضوع تعارض منافع و رفع نیازهای اجتماعی می‌پردازند؛ سیاست‌ها و نهادهای منتج از این تحلیل‌ها نیز بر انسان‌ها و جوامع اثرگذارند.

کلیدواژه‌ها: علم اقتصاد اسلامی، روش‌شناسی علم اقتصاد، فلسفه علم اقتصاد، روش علمی.

طبقه‌بندی JEL: B41، D46، C99، A13.

به هر میزان که انتظار بهره‌گیری از یک حوزه دانشی یا نظریه علمی وجود دارد و جامعه عمق احتیاجات خویش از آن دانش یا نظریه را برای موضع‌گیری افزایش می‌دهد، تأمل و بازگشت به مبانی، جایگاه، چپستی و فرایند تکون آن دانش یا نظریه اهمیت می‌یابد. چه‌بسا زمانی بدون درگیر شدن با موضوع اثباتی یا هنجاری بودن علم اقتصاد متعارف، موضع‌گیری در قبال برخی پدیده‌های اقتصادی، متفق‌علیه بسیاری از حوزویان، دانشگاهیان، فقها، اقتصاددانان، محققان نظری و پژوهشگران کاربردی باشد. اما با توجه به بروز مسائل نوپدید و پیچیده و آشکار شدن برخی اختلافات، ضرورت توجه به مبانی حوزه‌های دانشی یا نظریه‌های محل ارجاع احساس می‌شود. اساساً یکی از مؤلفه‌های تقویم دانش انسانی حرکت رفت و برگشتی میان مبانی، تحلیل‌ها و بازخوردها از مشاهدات و مسائل است. این نوشتار با هدف اولیه تبیین چپستی «علم اقتصاد اسلامی» تنظیم گردیده است. برخورداری از این درک، لازمه موضع‌گیری در قبال اختلاف نظرات میان این حوزه دانشی با «علم اقتصاد» است.

ضرورت و تبیین مسئله

هر از گاهی در ادبیات تخصصی حوزوی و دانشگاهی و حتی عرصه‌های حکمرانی و اجرایی و نیز فضای عمومی و رسانه‌ای، بحث از امکان تحقق ایده «علم اقتصاد اسلامی» مطرح می‌شود؛ اینکه عوامل بروز چنین مباحثاتی ناشی از اختلافات و بحران‌های اقتصادی قابل مشاهده در جامعه و البته انتساب کلی و مبهم آن به آموزه‌ها و قوانین اسلامی است یا ناشی از تقابل با تحلیل‌های برخی محققان براساس منابع اسلامی، موضوع تحقیق جداگانه‌ای است؛ اما گستره و عمق پاسخ درست در این وضعیت، به گستره و عمق تلقی ما از «علم اقتصاد اسلامی» برمی‌گردد. در صورت معنادار بودن «علم اقتصاد اسلامی» (Islamic Economics)، صفت «اسلامی» به کدام‌یک از ارکان این ترکیب برمی‌گردد؟ به بیان دقیق‌تر، اسلامی بودن ناظر به موضوع مورد مطالعه «علم اقتصاد اسلامی» است یا به روش علمی (Scientific) به کار گرفته شده در مطالعات ذی‌ربط برمی‌گردد؟ چه تفاوتی میان آنچه در حال حاضر «علم اقتصاد» نامیده می‌شود و «علم اقتصاد اسلامی» وجود دارد؟

روش و فرضیه

نخستین موضع‌گیری‌ها در باب «علم اسلامی» به یکی از دو فرض «امکان تحقق علم اسلامی» و «امتناع تحقق علم اسلامی» قابل تقسیم است. برای اتخاذ موضعی در این باره، بجاست تا با نظر به یک مقاله اولاً، به بررسی ادله مخالفان علم اجتماعی دینی و بالتبع مخالفان علم اقتصاد اسلامی بپردازیم. به این منظور، مقاله «پیش‌فرض‌های اسلامی کردن علوم» مدنظر قرار گرفت. از این پس «مقاله» و «مؤلف» - به ترتیب - به مقاله «پیش‌فرض‌های اسلامی کردن علوم» و نویسنده آن مقاله اشاره دارد. هر جا قصد اشاره به نوشته خود را داریم «نوشتار» را به کار برده‌ایم. وجه اهمیت انتخاب مقاله مذکور را نیز می‌توان این‌گونه توجیه نمود: مقاله به طرح نسبتاً منسجم پیش‌فرض‌هایی می‌پردازد که طرفداران علم اسلامی می‌بایست برای اثبات آن پیش‌فرض‌ها دلیل اقامه کنند.

به هر حال، به نظر می‌رسد مطالبات مطرح‌شده در مقاله می‌تواند به‌نوعی همان ادله معتقدان به «امتناع تحقق علم اسلامی» باشد. قابل ذکر است که مؤلف با وجود سخت خواندن اثبات برخی از این پیش‌فرض‌ها، در هیچ جای مقاله هدف خود را اثبات امتناع تحقق علم دینی اعلام نکرده است. ثانیاً، در کنار بررسی برخی مفاد مهم مقاله، نگاه مختار در مواجهه با مفهوم «علم اقتصاد اسلامی» و تفاوت آن با «علم اقتصاد» ارائه خواهد شد.

ذکر این نکته ضروری است که تفاوتی میان علوم انسانی و علوم اجتماعی قایل نشده‌ایم و تأکید خود را بر حوزه‌ای خاص متمرکز نموده‌ایم. توضیح آنکه معمولاً رشته‌های تعلیمی، همچون تاریخ، حقوق، ادبیات و فلسفه ذیل علوم انسانی تقسیم‌بندی شده‌اند. برای نمونه، اقتصاد و علوم سیاسی به‌مثابه علوم اجتماعی تلقی می‌گردند. با توجه به اینکه هر ادعایی که مؤلف راجع به علوم انسانی مطرح می‌کند باید شامل یکی از این علوم (علم اقتصاد) نیز گردد، در بسیاری از موارد، به جای استفاده از ترکیب «علوم انسانی» در این مقاله از «علم اقتصاد» نام برده‌ایم. به بیان ساده‌تر، هر حکم کلی که مؤلف در باب علوم انسانی و علوم اجتماعی می‌کند، شامل همه این علوم و از جمله علم اقتصاد نیز باید باشد. از این‌رو، موضوع این نوشتار را مخاطب مطالب مقاله یافتیم.

مقاله پیش‌رو در سه بخش اصلی سامان یافته است: پس از مقدمه، در بخش دوم به طرح سه پیش‌فرض حاکم بر مقاله - و البته طیف وسیعی از مخالفان ایده «اقتصاد اسلامی» - می‌پردازیم. در بخش سوم، پیش‌فرض‌های سه‌گانه را با روش «نظری - تحلیلی» و البته با اتکا به مؤلفه‌های قابل استخراج از ادعاها و اظهارات برخی اقتصاددانان نوآور و تأثیرگذار به تفصیل بررسی کرده‌ایم. قابل انتظار است که ضمن تکمیل مباحث در این بخش، درآمدی بر نظر مختار در باب «علم اقتصاد اسلامی» نیز آشکار شود. در نهایت، در بخش چهارم نیز به نحو صریح‌تر و البته خلاصه‌وار چارچوب مدنظر خویش از چیستی پویای «علم اقتصاد اسلامی» را ترسیم خواهیم کرد.

ادبیات متعارف حول پیش‌فرض‌های سه‌گانه

این پیش‌فرض‌ها یا ایده‌ها را می‌توان پیش‌فرض‌ها یا ایده‌های حاکم بر بیشتر افرادی دانست که مدعی امتناع تحقق «علم اقتصاد اسلامی» هستند:

۱. سامان یافتن علم اقتصاد از مجموعه‌ای گسترده و غیرساختارمند از گزاره‌های مشاهدتی

ممکن است از دید برخی، مجموعه معارفی همچون «علم اقتصاد متعارف» حاصل کنار هم آمدن برخی گزاره‌های مشاهدتی (Factual) باشد. مثال‌های معروف از گزاره‌های مشاهدتی نیز مواردی همچون « $2+2=4$ » یا «هرکس از پدر / مادر خود کم‌سال‌تر است» عنوان می‌شود. نمونه‌های اندک و احتمالی از چنین گزاره‌هایی را در حوزه علم اقتصاد مرور می‌کنیم: «میان تورم و نقدینگی در کشور ایران در ده سال گذشته، همستگی وجود داشته است»؛ «نمایندگان مجلس با تصمیم‌گیری برای شیوه هزینه‌کرد منابع بودجه در سال گذشته، بودجه‌ای برای مصارف عمرانی در نظر نگرفتند»؛ «همزمان با کاهش تولید سیمان در کشور در سال گذشته، میزان خرید سیمان در شهر

تهران کاهش یافت؛ «سالخوردگان زنجانی در مقایسه با جوانان و میانسالان همشهری خویش، درصد کمتری از درآمد خویش را پس انداز کرده‌اند؛ «ارزش بازاری کالاها و خدمات تولید شده در کشور ترکیه در سال ۱۳۹۱ بیش از ارزش بازاری کالاها و خدمات تولید شده در کشور ایران بود؛ «دستمزد اعطایی توسط کارفرما به نیروی کار در کشور فنلاند، بیش از دستمزد اعطایی کارفرماها به نیروهای کار مشابه در کشورهای همسایه فنلاند است؛ «در سال ۲۰۰۸م، بحران مالی و اقتصادی در برخی کشورها بروز یافت که تکانه‌های آن در بیشتر کشورهای دنیا محسوس بود». مبتنی بر پیش فرض نخست، مطالعات و دستاوردهای ارائه شده توسط اقتصاددانان، مجموعه چنین گزاره‌هایی را تشکیل می‌دهد. از این منظر، مطالعات و دستاوردهایی که ما آن را «علم اقتصاد» می‌خوانیم، حاصل کنار هم قرار گرفتن مجموعه گزاره‌های مشاهدتی است که در حوزه موضوعات اقتصادی توسط اقتصاددانان ابراز شده است. اگر پیش فرض نخست پذیرفته شود می‌توان در مقام تمثیل، اظهار داشت که آنچه «علم اقتصاد» خوانده می‌شود دائرةالمعارفی از چنین گزاره‌هایی است. فعالیت علمی اقتصاددانان نیز مشاهده انواع پدیده‌های اقتصادی و افزودن آنها به این دائرةالمعارف است. دلالت مهم این تلقی از علم اقتصاد آن است که مجموعه مطالعات اقتصادی تنها اجازه ورود گزاره‌های مشاهدتی به ادبیات خویش را بدهد و در اصطلاح، هرچه را ناظر به مشاهدات نباشد غیرعلمی دانسته، رد کند. به بیان دیگر، تشکیل علم اقتصاد از مجموعه گزاره‌های مشاهدتی بدان معناست که هرچه در مجموعه مطالعات اقتصادی وجود دارد، مجموعه‌ای از گزاره‌های مشاهدتی است.

۲. ارزش خنثا بودن روش علمی (ارزش خنثا بودن فرایند داوری) در علم اقتصاد

یکی از پیش فرض‌های مهم مخالفان تحقق «علم اقتصاد اسلامی» آن است که روش علمی خالی از هرگونه ارزشی است. مبتنی بر این پیش فرض، نظریات^۵ دارای معارفی راجع به هست‌ها بوده و اساساً علمی تلقی شدن یک علم و بی‌معنایی مفاهیمی همچون «علم اقتصاد اسلامی» به همین مشخصه برمی‌گردد. معنای این پیش فرض آن است که اتکا به آنچه «روش علمی» خوانده می‌شود، پژوهشگر را از هرگونه دخالت‌های ارزشی یا اخلاقی در فرایند تحقیق علمی دور می‌کند. اگر تجمیع مشاهدات در باب موضوعی خاص توسط یک اقتصاددان را «مرحله گردآوری» بنامیم، آنچه محصول پژوهش‌های وی را متصف به وصف «علمی» می‌کند روش علمی است که در مرحله داوری به کار می‌بندد؛ روشی علمی که مبتنی بر آن یک فرضیه تأیید می‌شود یا یک فرضیه رد می‌گردد.

باور پیش فرض دوم به معنای انکار وجود هرگونه دخالت ارزش‌مدار از جانب پژوهشگر در مرحله داوری علمی است؛ دخالت‌هایی که مبتنی بر هنجارها، ارزش‌ها، اخلاقیات، امور بایسته، مطلوب‌ها و مانند آن صورت می‌گیرد. طبیعی است که چنین باوری به این معنا نیز هست که اگر در حال حاضر اقتصاددان نظریه‌پرداز ایرانی به مطالعه پدیده‌ای اقتصادی بپردازد و مبتنی بر روش علمی دست به پژوهش بزند، به دستاوردهایی می‌رسد که یک اقتصاددان روسی یا مصری نیز با تبعیت از روش علمی به آن دستاوردها می‌رسد. همچنین اگر اقتصاددان نظریه‌پرداز امریکایی در دهه ۸۰ به مطالعه پدیده‌ای همت گمارد، با استفاده از روش علمی به همان نتیجه‌ای

می‌رسد که اقتصاددانان هموطنش در دهه ۹۰ به آن خواهد رسید. در این صورت تنها چیزی که تفاوت نتایج فعالیت علمی میان اقتصاددانان را توجیه می‌کند، نه روش علمی به کار گرفته شده در مرحله داورى، بلکه مجموعه گزاره‌های مشاهدتی در مرحله گردآوری است.

اساساً ارزش و منزلت علم برای بسیاری، به همین دلالت‌های جالب و قابل توجه برمی‌گردد. ارزش علم به آن است که در مرحله داورى ارزش مدار نیست. ارزش‌های اجتماعی، مقتضیات زمانی، قیود مکانی، چارچوب‌های فرهنگی، آموزش‌های تاریخی، معیارهای اخلاقی یا انگاره‌های دینی در مرحله داورى به کناری گذاشته می‌شود و البته به همین معناست که به باور برخی، علم جهان‌شمول است.

در نتیجه، هنگامی که مؤلف از «قابلیت تحقیق» یا «اثبات» سخن به میان می‌آورد، بدان معناست که «فرایند تحقیق» یا «فرایند اثبات» از ارزش‌ها و مقولات اخلاقی و هنجاری تأثیر نمی‌پذیرد. حداقل آنکه تلقی مخاطب مقاله از مفهوم «اثبات»، مجموعه توجیهات اقتصاددانان - آن هم خالی از هنجارها، تمایلات و گرایش‌های ایشان - است و اساساً در فرایند داورى با مقولات ارزشی یا هنجاری سروکاری نداریم.

۳. انحصار اثبات حقایق گزاره‌ها در بهره‌گیری از روش‌های سه‌گانه

مؤلف در کل مقاله، بر وجود سه دسته گزاره اصرار می‌ورزد و برای تأیید هریک از این گزاره‌ها بر سه روش عقلی و فلسفی - تجربی و تاریخی تأکید می‌نماید. مؤلف این سه روش را سنگ محک درک حقایق آن گزاره‌ها می‌داند و می‌نویسد:

باید صدق و حقایق یکایک گزاره‌های موجود در متون مقدس را نشان داد و برای این کار، بر حسب اینکه سنخ گزاره‌های مورد نظر فلسفی است یا تجربی یا تاریخی، باید فقط از روش مقبول برای تحقیق در آن سنخ گزاره‌ها سود جست (ملکیان، ۱۳۸۹، ص ۱۱۶-۱۱۷).

گزاره‌های فلسفی فقط با توسل به روش‌شناسی مقبول در علوم فلسفی، گزاره‌های تجربی فقط با تمسک به روش پذیرفته در علوم تجربی، و گزاره‌های تاریخی فقط با استمداد از روش‌شناسی رایج در علوم تاریخی قابل تحقیق و اثبات‌اند. روش‌شناسی چهارمی نیز شناخته شده نیست که بتوان برای اثبات صدق یک گزاره از آن بهره گرفت (همان، ص ۱۱۷).

در جایی دیگر نیز به این شکل، از منزلت این روش‌ها یاد می‌کند:

اگر این روش‌شناسی‌ها به خطا و عیب و نقیصی دچارند ورود و دخالت متون مقدس امکان‌پذیر نیست؛ زیرا مجوز این ورود و دخالت را فقط همان روش‌شناسی‌ها صادر می‌توانند کرد (همان، ص ۱۲۲).

مؤلف درباره تعارض گزاره‌های تجربی موجود در متون مقدس با گزاره‌های برآمده از روش‌های مقبول نیز بر اهمیت استفاده از روش تجربی چنین تأکید می‌کند:

در خصوص گزاره‌های مشاهدتی تجربی، باید تفتن داشت به اینکه بیشتر گزاره‌های تجربی موجود در متون مقدس، نه تنها با روش‌های مقبول علوم تجربی قابل اثبات نیستند، بلکه قابل نفی‌اند... و اینکه [مفسران] بدون دست‌یازیدن به تأویل متون مقدس، معنای محصل و قابل قبولی از آنها

استخراج کنند عاجز مانده‌اند، قوی‌ترین دلیل است بر اینکه بیشتر این آیات با دستاوردهای علوم تجربی نوین ناسازگارند (همان، ص ۱۲۰).

بررسی تفصیلی پیش‌فرض‌های سه‌گانه روش‌شناختی

در این بخش به نقد پیش‌فرض‌ها یا ایده‌های آشکار یا مستتری خواهیم پرداخت که بر مقاله حاکم است:

الف. جایگاه گزاره‌های مشاهده‌تی در ساختار علم اقتصاد (پیش‌فرض نخست)

برای بررسی دقیق‌تر این ایده لازم است ناظر به مراد مقاله، در گزاره‌های مشاهده‌تی اندکی تأمل کنیم. انتظار بود به تناسب تأکید و تمرکز مؤلف بر موضوع علوم انسانی یا علوم اجتماعی، در مواقع نیاز، به شاهد مثال‌هایی از حوزه علوم اجتماعی اشاره می‌نمود. برای نمونه چنین غفلتی در مقاله، هنگامی که از گزاره «حق» بحث می‌شود، مثالی از یک گزاره حق در علوم انسانی ارائه نشده و به گزاره‌هایی همچون «هرکس از پدر خود کم‌سال‌تر است» و یا گزاره « $2+2=4$ » بسنده شده است.

در ابتدای امر به نظر می‌رسد که باید تعریفی از گزاره‌های مشاهده‌تی ارائه می‌شد. هرچند مؤلف «گزاره‌های ناظر به واقع» را معادل «Fact» عنوان نموده، اما به سبب نقش بسزای گزاره‌های مشاهده‌تی در تصویرپردازی مؤلف در ساختمان علوم و نیز عدم امکان ورود به مجادلات و مباحث فلسفی حول تعریف «Fact»، در پی معنایی از گزاره‌های مشاهده‌تی رفته، خود دست به تفسیر و تقسیم گزاره‌های مشاهده‌تی می‌زینم. به نظر می‌رسد گزاره مشاهده‌تی ابتدا به دو شکل قابل تعبیر باشد:

دسته ۱: گزاره‌هایی همچون « $2+2=4$ »، «هرکس از پدر / مادر خود کم‌سال‌تر است» یا «این میز پایه دارد». در اینجا باید تذکر داد که گزاره‌های اینچینی معرفت و آگاهی مخاطب را نمی‌افزایند و به نظر می‌رسد از همین رو از دایره گزاره‌های مشاهده‌تی مدنظر مؤلف - مبنی بر معرفت‌بخش بودن این گزاره‌ها و متشکل شدن علوم انسانی و اجتماعی همچون علم اقتصاد متعارف از چنین گزاره‌هایی - خارج باشند. به نظر می‌رسد به همین سبب تلاش مؤلف در تمسک به گزاره‌ای همچون «هر فرزند از پدر / مادر خود کوچک‌تر است» نافرجام است. این گزاره «همان‌گویانه» است؛ زیرا تصور مفهوم «فرزند» در خود، تولد از یک پدر و مادر بزرگ‌تر را به همراه می‌آورد. اگر هم «پایه داشتن» مقوم تعریف «میز» باشد، باز گزاره فوق معرفت‌زا نیست و احیاناً با آنچه مؤلف از کارکرد گزاره‌های مشاهده‌تی انتظار دارد تناسبی ندارد.

دسته ۲: گزاره‌هایی همچون: «آب در صد درجه می‌جوشد»؛ «هر جسمی از ارتفاع به سوی زمین می‌افتد»؛ «میان تورم و نقدینگی همبستگی مشاهده شده است» یا «میان فقر و خودکشی همبستگی وجود دارد». اگر مراد مؤلف از گزاره‌های مشاهده‌تی چنین گزاره‌هایی باشد، به نظر می‌رسد حلقه مفقوده قابل توجهی در سیر استدلالی مقاله وجود دارد؛ فاصله میان این گزاره‌های مشاهده‌تی و آنچه علوم انسانی و اجتماعی - مثلاً، علم اقتصاد - نامیده می‌شود بسیار است.

توضیح آنکه اندک آشنایی با علم اقتصاد متعارف و به احتمال، سایر علوم اجتماعی به‌خوبی بیانگر آن است که آنچه نظریه‌پردازان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان این رشته با آن سروکار دارند، مجموعه‌ای غیرساختارمند یا آشوبناک از چنین گزاره‌های مشاهده‌ی نیست. معارف بشری در قالب علم - به‌هرحال - از چفت و بست‌هایی سامان یافته است که در صورت فقدان آنها، چیزی به نام «علم» نمی‌تواند قابل تصور باشد. چفت و بست‌هایی که این گزاره‌های مشاهده‌ی را به نحوی کنار هم می‌نشانند، برخی را نادیده می‌انگارد و حتی با برخی گزاره‌های مشاهده‌ی ضدیت می‌ورزد. به بیان ساده‌تر، علم اقتصاد دائرةالمعارفی از بی‌شمار گزاره مشاهده‌ی نیست. اساساً هیچ‌یک از علوم اجتماعی، از جمله علم اقتصاد، مجموعه فیش‌های یادداشت حاوی گزاره‌های مشاهده‌ی نیست. اینجاست که باید از چنین چفت و بست‌هایی پرده برداشت. این نظریات هستند که نقش چنان چفت و بست‌هایی را ایفا می‌کنند.

از این‌رو، می‌توان از گزاره‌های مشاهده‌ی دسته دوم به‌مثابه گزاره‌های مشاهده‌ی یاد نمود؛ گزاره‌هایی که همچون گزاره‌های دسته اول، «این‌همان‌گویانه» نیستند، اما بدون وجود نظریات نیز نمی‌توانند بخشی از مطالعات علمی اقتصاد متعارف تلقی شوند، بلکه نظریات تفسیرکننده آن «گزاره‌های مشاهده‌ی» هستند. به بیان دیگر، این گزاره‌های مشاهده‌ی ذیل نظریات یا مکاتب اقتصادی به‌کار گرفته می‌شوند.

اگر بخواهیم اندکی جزئی‌تر به بررسی پیش‌فرض نخست بپردازیم، می‌توان این‌گونه اعلام داشت: انواع گزاره‌های مشاهده‌ی که می‌توان در طول زمان و حتی در یک لحظه از زمان و در مکان‌های گوناگون برشمرد، نه‌تنها از کثرت برخوردارند، بلکه شامل گزاره‌های مشاهده‌ی مخالف یکدیگر نیز هستند. اگر دائرةالمعارف فرضی پیش‌گفته شامل همه گزاره‌های مشاهده‌ی راجع به رفتار مصرفی و پس‌انداز افراد در زمان‌های متفاوت و در جوامع گوناگون باشد، عملاً این دائرةالمعارف به‌کاری نمی‌آید. این اقتصاددانان هستند که می‌کوشند تا آنجا که ممکن است در قالب ساختاری به نام «نظریه» این گزاره‌های مشاهده‌ی را تفسیر نمایند. این نظریات گزاره‌های مشاهده‌ی را به نحوی کنار هم می‌نشانند. آنچه به‌عنوان گزاره مشاهده‌ی در ساختمان علم اقتصاد از آن بهره‌برداری می‌شود نیازمند نظریه‌ای است تا به تفسیر گزاره‌های مشاهده‌ی و کنار هم قرار دادن آنها بپردازد. اساساً گزاره‌های مشاهده‌ی بدون در نظر گرفتن ساختار یا چفت و بست‌هایی به‌عنوان نظریه، قابلیت مطرح شدن در مطالعات اقتصادی ندارند.

ب. فرایند نظریه‌سازی و داوری (پیش‌فرض دوم)

ارزش‌مدار بودن نظریات اقتصادی از چند بُعد قابل بررسی است. در این بخش تنها بر تأثیر امور ارزشی بر فرایند داوری یا سامان دادن تبیین‌ها یا پیش‌بینی‌ها براساس داده‌ها یا همان گزاره‌های مشاهده‌ی متمرکز خواهیم شد. آیا اقتصاددانان نوآور و پیشگام در فرایند داوری، تأیید یا انتخاب نظریات علمی براساس داده‌ها، از ارزش‌ها، باورها و تمایلات انفسی (Subjective) تأثیر نمی‌پذیرند؟

قابل کتمان نیست که تلقی برآمده از اظهار نظرات بیشتر اقتصاددانان متناسب با پیش‌فرض دوم (ارزش‌خنثا بودن داوری علمی) است. شاید تأثیرگذارترین اقتصاددانی که محل رجوع این تلقی رایج در میان اقتصاددانان است،

میلتون فریدمن (Milton Friedman) باشد. از نظر فریدمن علم اقتصاد با پیش‌بینی سروکار دارد و نه با ارزیابی یا امور اخلاقی. از منظر وی هیچ ارزش‌داوری در علم اقتصاد وجود ندارد. علی‌رغم وجود چنین ادعایی، می‌توان این پرسش را مطرح نمود: فرض کنیم برای تحلیل مجموعه داده‌ها یا گزاره‌های مشاهدتی اقتصادی خاصی امکان بهره‌گیری از سه نظریه وجود دارد: در این موقعیت چه باید کنیم؟ آیا به ملاکی آفاقی، عقلائی یا سنجه‌ای مشخصی دسترسی داریم که از بین نظریات مختلف گزینش نماییم؟

این نکته‌ای است که فریدمن نیز بدان توجه داشته است. از نظر وی، فرضیات تبدیل متعددی می‌تواند با یک مجموعه شواهد تجربی خاص سازگار باشد. در این مرحله است که از نظر وی هیچ قاعده مشخص، خنثا یا غیرشخصی راجع به گزینش وجود ندارد. وی می‌نویسد:

انتخاب از میان فرضیات تبدیل... به‌ناچار تا حدی دلخواهانه (Arbitrary) است، هرچند توافقی عمومی وجود دارد که ملاحظات مرتبگی که توسط معیارهای سادگی (Simplicity) و ثمربخشی (Fruitfulness) پیشنهاد می‌شود، [موردنظر قرار گیرد؛ اما] خود این مفاهیم [امکان] تشخیص کاملاً عینی را به چالش می‌کشند (فریدمن، ۱۹۵۳، ص ۱۰).

هنگامی که بحث از روش علمی مورد استفاده اقتصاددانان در علم اقتصاد مطرح می‌شود، غالباً در وهله نخست پای تجرید / انتزاع (Abstraction) به میان می‌آید. اشاره به نظر دو اقتصاددان نوآور تبیین مناسبی برای تأکید بر این مقوله است: نیاز به تجرید امری بدیهی است. فعالیت فکری (Intellectual) ماهیتاً شامل درگیر شدن با آشوبی از مشاهدات از طریق نوعی نظم [است] که [این نظم] به‌خودی‌خود مصنوع فرایندهای ذهنی (Artifact of The Mental Process) است. در این فعالیت، باید از یک راهبرد گزینشی استفاده کرد. مشاهدات نامربوط باید حذف شود، مشاهداتی که گرایش به رد کردن، محدود ساختن، یا پیچیده کردن تصویر ذهنی مطلوب / خواستنی (The Sought-For Mental Picture) [پژوهشگر] دارد... این منظر به این اشاره دارد که ممکن است نظم‌های ذهنی بسیاری وجود داشته باشد که بتواند مجموعه خاصی از گزاره‌های مشاهدتی را در دامنه قابل تحمیلی از خطاها تبیین کند. اینکه کدام نظم خاص انتخاب شود وابسته به مؤلفه‌های بسیاری است، [مؤلفه‌هایی] شامل سلاقی تحلیلگر (Tastes of the Analyst)، عادات فکری (Intellectual Habits) و مدهای زمان (Fashions of the Times) و گستره تجانس (Congruence) با واقعیتی که مشاهده می‌گردد (تجانسی که متضمن قدرت پیش‌بینی‌کنندگی، به‌مثابه مهم‌ترین بخش آن است). [در اینجا] ما رابطه علی اسرارآمیز (Mysterious) میان تغییرات در این مؤلفه‌ها و تعویض [میان انواع] نظام‌های ذهنی (پارادیم‌ها) ("Switching of Mental Orders Paradigms") را وامی‌نهیم [و به ادامه بحث می‌پردازیم] (برنان و باچانان، ۱۹۸۱، ص ۸).

اگر هم بخواهیم موضوع ارزش‌مدار بودن فرایند داوری را اندکی ادامه دهیم، می‌توانیم مروری بر نظر یکی دیگر از اقتصاددانان شهیر داشته باشیم. رانلد کوز (Ronald H. Coase) بر این باور است که «علایق تحقیقاتی»

پژوهشگر اقتصادی و «حمایت نظریه از توصیه‌های سیاستی خاص» از عوامل گزینش نظریات در فرایند پژوهش علمی است. «ممکن است آنها [یعنی اقتصاددانان] به مشکلات متفاوتی علاقه‌مند شوند یا مشکلی مشابه را با شیوه‌های متفاوت یا فنون تحلیلی متفاوت بنگرند، و این عوامل ممکن است منجر به ترجیح یک نظریه به جای نظریه‌ای دیگر شود (کوز، ۱۹۹۵، ص ۲۹).

وی همچنین می‌افزاید: در مباحث عمومی [موجود در جامعه]، در مطبوعات و در سیاست، نظریات و یافته‌ها، نه برای تسهیل جست‌وجوی حقیقت، بلکه چون منجر به نتایج سیاستی خاصی می‌شوند، پذیرش می‌گردند. نظریات و یافته‌ها به سلاح‌هایی در یک نبرد تبلیغاتی (Propaganda) بدل می‌شوند. در علم اقتصاد - که موضوع آن با سیاست‌گذاری عمومی قرابت دارد - اگر برخی اقتصاددانان دانشگاهی گفتمان عمومی [موجود در جامعه] را به منظور گزینش نظریه‌ها در نظر نداشته باشند، عجیب خواهد بود. [این] بدان معناست که نظریه‌ای را انتخاب می‌کنند؛ زیرا متضمن حمایت از یک سیاست خاص است (همان، ص ۳۰).

جالب آنکه گاهی معیارهای ارزشی که عالمان اقتصادی بدان اعتقاد دارند مقولاتی از جنس انگاره‌های پیشینی جزم‌اندیشانه است؛ انگاره‌هایی که می‌تواند در مرحله انتخاب فرضیه یا داوری آنها اثرگذار باشد. هرچند بسیار طبیعی است که یک اقتصاددان^۶ معترف به وجود چنین غرض‌ورزی‌هایی نباشد، اما تنها برای مثال نهایی این بخش، به تمسک جزم‌اندیشانه فردریک هایک (Friedrich Hayek) به «نظم خودانگیخته بازار آزاد» و باور جزم‌اندیشانه گونار میردال (Gunnar Myrdal) به «ضرورت تاریخی اتکا به سطح قابل توجهی از برنامه‌ریزی اقتصادی» اشاره می‌کنیم. هایک بر این اعتقاد است که «دفاع موفق از آزادی باید جزم‌اندیشانه (Dogmatic) باشد، و هیچ‌گاه نباید امتیازی به مصلحت‌اندیشی (Expediency) داد (هایک، ۱۹۹۳، ص ۶۱). در اینجا مصلحت‌اندیشی ناظر به شیوه تصمیم‌گیری بر اساس مقتضیات یک عمل و به نوعی بر اساس تحلیل فواید و هزینه‌های عمل است. این شیوه تصمیم‌گیری در مقابل تصمیم‌گیری بر اساس «قاعده» است. در این موضع هایک در مقام انتقاد از برنامه‌ریزی اقتصادی و سیاست‌گذاری مبتنی بر ایده فایده‌گرایی است. این جزم‌گرایی نسبت به قاعدهٔ محوری مورد علاقه هایک تا حدی است که حتی اگر مبتنی بر مصلحت‌اندیشی تصمیم به انجام عملی گرفته‌ایم که پیامدهای مثبت آن برایمان آشکار باشد و ممکن نباشد که پیامدهای منفی حاصل از انحراف از قاعده آزادی را روشن کنیم، باز هم نباید به عمل براساس مصلحت‌اندیشی تن دهیم (همان، ج ۱، ص ۶۱).

همچنین میردال بیان می‌دارد که «بدیلی برای برنامه‌ریزی اقتصادی وجود ندارد... مداخله دولت و برنامه‌ریزی اقتصادی بخشی از روندهای تاریخی (historical trends) است. این روندها برخوردار از علل عمیقی است که می‌تواند تحلیل شود... در واقعیت، برنامه‌ریزی اقتصادی در هیچ زمانی - و مطمئناً نه در حال حاضر - یک انتخاب [نبوده] نیست. این سرنوشت (destiny) [م] است. ما باید با [همین] دنیایی که داریم، بهترین کار[ی] که می‌توانیم [را انجام دهیم] (میردال، ۱۹۵۱، ص ۴۰).

پیگیری جزم‌اندیشانه اختیاری و بازار رقابتی توسط هایک و تأکید بر برنامه‌ریزی اقتصادی توسط میردال نمونه‌هایی از انگاره‌های پیش‌فرض و متعصبانه در اذهان این نظریه‌پردازان و عالمان اقتصادی است. بنابراین حال که کار ما به مفاهیم یا مقولاتی همچون دلخواهی، سادگی، ثمربخشی و ابتنا بر علاقه - شامل علاقه به ایده نظم خودانگیخته بازار آزاد، ایده برنامه‌ریزی متمرکز یا هر علاقه‌مندی دیگری - رسید باید یک گام به پیش برویم. آیا تفسیر غیرانفسی از مفاهیم دلخواه، ساده، ثمربخش یا علاقه وجود دارد؟ جالب آنکه از نظر فریدمن تأثیرات انفسی همواره در فرایند داوری دخیل بوده است و به ناچار جایی برای قضاوت باقی می‌ماند (فریدمن، ۱۹۵۳، ص ۲۵).

ج. توجیه‌گری روش علمی (پیش‌فرض سوم)

طبیعتاً درک تلقی مؤلف از روش، مهم‌ترین گام در بررسی این پیش‌فرض است. دقت‌ورزی حول این پیش‌فرض مقاله، ابهامات یا سؤالاتی را به همراه خواهد داشت که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود: پرسش ۱: اساساً این روش‌های سه‌گانه اعتبار خود را از کجا آورده‌اند؟ در این مرحله حتماً باید از مبنای حجیت‌زا بودن یا معرفت‌زا بودن این روش‌ها سخن گفت. چرا بهره‌گیری از روش تجربی در علوم تجربی یا روش تاریخی در علوم تاریخی به معنای معتبر بودن فراورده علمی است؟ علاوه بر آنکه مؤلف پاسخی به این پرسش مهم نمی‌دهد، در جایی از مقاله به عدم اثبات‌پذیری قطعی یکی از این انواع سه‌گانه (گزاره‌های تاریخی) اشاره می‌کند. وی می‌نویسد:

صدق هیچ گزاره تاریخی‌ای قابل اثبات قطعی نیست، تا بدانجا که یکی از نکاتی که مورد اجماع همه فیلسوفان تحلیلی (یا نقدی) تاریخ است این نکته است که علوم تاریخی از ظنی بودن (Probability) هیچ‌گونه گریز و گزیری ندارند. هر کس گام در قلمرو مطالعات و تحقیقات تاریخی بگذارد، برای همیشه، با قطع و یقین وداع گفته است (ملکیان، ۱۳۸۹، ص ۱۲۱).

همان‌گونه که از عبارت پیش‌گفته و نیز بخش‌هایی دیگر از مقاله قابل استنباط است معیار مهمی برای اعتبار یا حجیت روش‌های سه‌گانه وجود دارد و آن اجماع یا همان «روش‌های مقبول در علوم فلسفی / عقلی، روش‌های مقبول در علوم تجربی و روش‌های مقبول در علوم تاریخی» است.

پرسش ۲: آیا - به‌واقع - اجماع عالمان^۱ اثبات‌گر حجیت‌زا بودن این روش‌هاست؟ بعید به نظر می‌رسد که از نظر مؤلف، دامان علم به امری غیرمتعین، همچون اجماع انسان‌ها آلوده شود.

حتی با فرض اعتباربخشی اجماع عالمان، باید به این پرسش پاسخ داد که آیا به‌واقع در انواع روش‌های سه‌گانه، با اجماع مواجهیم؟ آیا نمی‌توان همان ادعای ظنی بودن را در باره گزاره‌های منتج از روش‌های عقلی / فلسفی تکرار کرد؟ اگر بی‌هیچ دقتی صرفاً نگاهی گذرا به تطور علوم و معارف بشری در بستر تاریخ داشته باشیم، به نظر می‌رسد ارائه پاسخ «آری» به این سؤال سخت نباشد. بهتر است نتایج حاصل از این نگاه گذرا را در قالب چند سؤال مطرح کنیم:

مقاله راجع به اختلاف نظر فیلسوفان در خصوص موضوعات گوناگون چه نظری دارد؟ آیا فیلسوفانی که حتی در یک زمان می‌زیسته‌اند و البته با همان روش‌های عقلی / فلسفی به تحلیل موضوعات محل بحث خود می‌پردازند، درباره صدق و کذب هر گزاره‌ای، پاسخ یکسان دارند؟ راجع به روش عقلی / فلسفی، این سؤال پیش می‌آید که آیا - به‌واقع - چنین روشی وجود داشته است و مشکلی بابت ارائه پاسخ به سؤالات این حوزه در معارف بشری وجود ندارد؟

برای علاقه‌مندان حوزه‌هایی همچون اقتصاد یا فلسفه اخلاق، وجود اختلاف‌نظرها یا به بیان دیگر عدم اجماع در موضوع و روش پرداختن به مقوله‌ای همانند «عدالت» (Justice) آشکار است. بی‌شک، ما با فلاسفه‌ای همچون هابز، هیوم، کانت، استوارت میل و رانز مواجهیم که همه از استدلال‌های فلسفی / عقلی برای توجیه ایده خود بهره برده‌اند؛ اما نه تنها تشابهی میان ایده‌های ایشان مشاهده نمی‌شود، بلکه برخی نظریات و ایده‌های ایشان اساساً قیاس‌ناپذیر است. به احتمال، نمونه‌هایی از این دست در حوزه مطالعات فلسفی یا عقلی اندک نیست.

اگر از اختلافات میان دستاوردهای عالمان - با وجود بهره‌گیری ایشان از روش‌های فلسفی / عقلی - بگذریم و به حوزه معارفی همچون علم اقتصاد وارد شویم، باز شاهد چنین اختلافاتی هستیم؛ اختلافاتی که این تذکر مهم را برای همگان روشن می‌کند که متکی بر ساختن فرایند پژوهش، اقتصاددانان به یک عبارت مبهم و کوتاه همچون «روش علمی» یا «روش تجربی» - آن هم با این تلقی که گویی فعالیت علمی اقتصاددانان از یک الگوریتم یا روش مشخص تبعیت می‌کند و لاجرم به یک پاسخ معین منجر می‌شود - نهایت بی‌اطلاعی از علوم اجتماعی و شیوه کار عالمان اجتماعی و البته ناآگاهی از «چیستی علم اقتصاد و شیوه کار اقتصاددانان» است. در ادامه به برخی از این اختلافات که ناظر به انواع تفاوت‌ها در روش علمی مورد اتکای اقتصاددانان است، اشاره می‌شود:

همان‌گونه که گفته شد، فریضمن مدعی است: یگانه معیار در سنجش نظریات^۵ بررسی آنها براساس پیش‌بینی ارائه‌شده توسط آن نظریات است. در موضع‌گیری برخلاف این ادعا، معیار استفاده‌شده توسط اقتصاددانان در نظریه‌سازی و داوری توجه به قدرت پیش‌بینی نظریات نیست. کوز (۱۹۹۵، ص ۱۸-۲۴) برای موجه نمودن ادعای خود به سه شاهد مثال که ناظر به تغییر نظریات اقتصاددانان است، اتکا می‌کند. به نظر وی «تفوق ایده‌های هایدک در مدرسه اقتصاد لندن»، «تأثیر‌گذاری انقلاب کینزی» و «موفقیت ایده رقابت ناقص» در دهه ۳۰ قرن بیستم، بیشتر حاصل قدرت تبیین ایده‌هایشان بود و نه آزمون‌های تجربی یا موفقیت آنان در پیش‌بینی‌کنندگی‌شان. دقت شود که در اینجا مدعیان روش علمی باید به این پرسش پاسخ دهند که سرانجام وقتی سخن از لزوم اتکا به روش علمی در علم اقتصاد مطرح می‌شود، دقیقاً منظورشان از روش علمی یا روش تجربی چیست؟

شاید جالب‌ترین و دامنه‌دارترین این نمونه‌ها در مطالعات اقتصادی، تبیین علت بروز نوسانات حول روند بلندمدت اقتصاد است. کینزی‌ها، پول‌گرایان، اتریشی‌ها، نظریه‌پردازان ادوار تجاری پولی، نظریه‌پردازان ادوار تجاری

حقیقی و کینزی‌های جدید با استفاده از روش‌های مقبول در علم اقتصاد، به دستاوردهای تبیینی متفاوت و مخالف یکدیگر می‌رسند. اقتصاددانی همچون فریمن با استفاده از داده‌ها و بهره‌گیری از روش‌های مقبول در مطالعات اقتصادی، تأثیرپذیری فعالیت‌های اقتصادی از عرضه پول را نتیجه می‌گیرد. اقتصاددانان دیگری همچون جیمز توبین (James Tobin) دستاورد علمی فریمن را مبتنی بر مغلطه می‌داند و نتایج اعلام‌شده مبتنی بر همان داده‌ها و روش‌ها را نمی‌پذیرد (برای توضیحات، ر.ک: اسنودن و وین، ۱۳۹۲، ص ۱۸۴-۱۸۵).

اقتصاددانی همچون رابرت لوکاس (Robert Lucas) از مرگ اقتصاد کینزی و توهین‌آمیز بودن صفت «کینزی» سخن به میان می‌آورد و در مقابل، اقتصاددانانی همچون گریگوری منکیو (Gregory Mankiw) رویکردهای اقتصادی متأثر از کینز را دارای آتیه و «هنوز زنده» می‌داند (برای توضیحات، ر.ک: اسنودن و وین، ۱۳۹۲، ص ۳۴۸-۳۵۰).

جالب‌تر از همه آنکه اقتصاددانی همچون فردریک هایک (۱۹۷۵) با وجود اعتراف به تأیید و تقویت نظریه کینز توسط شواهد کمی در مقایسه با نظریه خویش، به صراحت مخالفت خود با ایده‌های کینز در تحلیل‌های اقتصاد کلان را اعلام می‌کند؛ مجادلاتی که به تصریح یوجین فاما (Eugene Fama) ادامه داشته و در نتیجه، «وضعیت علم اقتصاد در تبیین نوسانات در فعالیت اقتصادی خیلی خوب نیست» (فاما، ۲۰۱۰).

آیا نمی‌توان همین ادعای ظنی بودن را درباره گزاره‌های منتج از روش‌های تجربی تکرار کرد؟ آیا فیزیک‌دانان و شیمی‌دانانی که از روش‌های تجربی برای تعیین صدق و کذب گزاره‌های معرفت‌زای محل بحث خود استفاده می‌کنند، اختلاف‌نظری نداشته‌اند؟ در صورت بروز اختلاف‌نظر، روش کدام عالم را باید روش علمی خدشه‌ناپذیر دانست؟ درباره موضوعاتی که دو دانشمند حوزه زیست‌شناسی یا فیزیک، با روش تجربی به نتایج متفاوتی می‌رسند چطور؟ اگر در این حوزه از علوم نیز با دشواری گزینش از میان چندین فرضیه یا نظریه مواجه بودیم به کدام معیار عینی - و نه انفسی - اتکا کنیم؟ اگر خود قواعد روش‌شناختی پیشنهادی توسط یک فیلسوف علمی، همچون پوپر که به نوعی رویه رایج عالمان به‌مثابه معیار علمی بودن تحقیق است، خود حاوی ارزش داوری باشد، چه باید کرد؟ (برای نمونه، ر.ک: سجادی، ۱۳۹۰).

پرسش ۳: اگر در حوزه‌هایی از علوم، همچون علم اقتصاد چنین اجماعی در به‌کارگیری از یک یا چند روش از روش‌های تجربی یا عقلی / فلسفی وجود نداشته باشد، تکلیف چیست؟ اگر در فرایند تلاش برای اثبات یک گزاره توسط یک عالم اقتصادی، ترکیبی از روش‌های تجربی و عقلی مورد استفاده بوده است، چه ملاکی برای درک صحیح بودن آن چینش خاص از روش‌ها وجود دارد؟ اگر نحوه چینش این روش‌ها و شدت بهره‌گیری از این روش‌های گوناگون بر فرایند استدلالی آن عالم اقتصادی مؤثر باشد، چه ملاکی برای درک صادق یا کاذب بودن گزاره‌های ارائه‌شده توسط آن عالم داریم؟

در این حالت آیا نظر اکثریت عالمان یا نظر عالمان برخوردار از منزلت مهم خواهد بود؟ اگر با مدیریت دانش و انواع ابزارهای تشویقی - به عمد یا غیر عمد - موجبات رشد و فزونی جمعیت خاصی از اقتصاددانان فراهم آید که

نوع معینی از روش را در پژوهش‌های خود به کار می‌گیرند، آنگاه آن روش صلاحیت اثبات گزاره‌ها را خواهد داشت و سایر روش‌ها از حجیت‌بخشی بی‌بهره خواهد بود؟

البته پرسش بنیادین‌تری نیز قابل طرح است که بدون اتخاذ موضع صریح نسبت به آن، نمی‌توان پیش‌فرض چهارم مقاله را پذیرفت:

پرسش ۴: اساساً وقتی از روش علمی سخن می‌گوییم، دقیقاً از چه چیزی حرف می‌زنیم؟ آیا افرادی همچون گالیله و نیوتن که امروزه ایشان را نه تنها عالم، بلکه سلسله‌جنبان ظهور جنبش علمی می‌دانیم، خود از روش علمی برای مستدل کردن ایده‌ها و نظریات‌شان بهره برده‌اند؟

اگر بپذیریم که عالمان پیشگامی همچون گالیله و نیوتن از سیر استدلالی یا اثباتی مشخصی به‌مثابه روش علمی تبعیت نکرده‌اند و علی‌رغم این، طلایه‌دار علم تلقی می‌شوند، آنگاه منزلت روش در علوم و بالتبع علم اقتصاد، دچار تزلزلی جدی می‌شود. جالب آنکه یکی از حوزه‌های پژوهشی مهم در مطالعات فلسفه علم، موضوعاتی از این دست است.

یکی از نمونه‌های اعلا‌ی چنین کاوشی، تحقیقات پاول فایر‌بند (Paul Feyerabend) نسبت به حیات علمی گالیله است. یکی از موضوعات اصلی کتاب معروف وی با عنوان *علیه روش* (۱۹۷۵ / ۱۹۹۳)، دقت‌ورزی حول سیر استدلالی یا اثباتی گالیله است. فایر‌بند نشان می‌دهد که آن تلقی شسته و رفته‌ای که از روش علمی وجود دارد، در فعالیت‌های علمی گالیله مطرح نیست. به دیگر بیان، متکی بر آنچه پس از گالیله به‌عنوان «لزوم تبعیت از روش علمی برای اثبات گزاره‌ها» مطرح می‌شود، نظریات و ایده‌های گالیله غیرعلمی محسوب می‌شود. برخی مطالعات راجع به بزرگ‌ترین عالم دنیای جدید، یعنی نیوتن نیز صورت گرفته که بیانگر همین موضوع است (رک: زیباکلام، ۱۳۸۶).

اساساً اگر در پرسش ۴ و پاسخ ارائه‌شده به آن دقت کنیم، متوجه انسانی بودن دستاوردی همچون علم یا علم اقتصاد می‌شویم. بر همین منوال است که از نظر فایر‌بند، این انگاره که علم می‌تواند و باید مبتنی بر برخی قواعد ثابت به پیش رود و اینکه عقلانیت علم مستلزم مطابقت با چنین قواعدی است، هم غیرواقعی (Unrealistic) و هم شوم (Vicious) است. این انگاره غیرواقعی است؛ چون منظری بسیار ساده نسبت به استعدادهای انسان و شرایطی که محرک یا موجب توسعه آن می‌شود، اتخاذ کرده و شوم است؛ زیرا بی‌تردید، تلاش برای الزام بهره‌گیری از این قواعد موجبات پیدایش موانعی در مسیر آنچه را بشر می‌تواند باشد فراهم آورده و به واسطه افزایش مهارت‌های حرفه‌ای ما، انسانیت ما را کاهش خواهد داد (فایر‌بند، ۱۹۷۰، ص ۱۹).

در نهایت نیز می‌توان این سؤال را پرسید:

پرسش ۵: چرا این سه روش؟ و چرا نباید یک روش چهارم یا اساساً رهیافتی دیگر برای اثبات حقانیت گزاره‌ها یا دلیل باورمندی به گزاره‌ها یافت؟ مگر نه اینکه در نهایت، سرسلسله همه صورت‌بندی‌هایی همچون «روش علمی» و تلاش‌هایی همچون مطالعات عرصه فلسفه علم در پی درک مقولاتی همانند عقلانیت «روش» و «باور»

در نهایت، درک ماهیت انسان است؟ این موضوع مهمی است که مدنظر برخی متفکران مغرب زمین، همچون دیوید هیوم بوده است.

مبتنی بر چنین تأملی می‌توان این فراز از سخن وی را بهتر درک نمود: انسان موجودی بسیار متغیر بوده و مستعد پذیرش بسیاری از نظرات، اصول و قواعد رفتاری متفاوت است. آنچه ممکن است صادق باشد [آن هم] مادام که او به یک شیوه تفکر وفادار مانده، کاشف از آن خواهد بود که کاذب است، هنگامی که پذیرای مجموعه‌ای از رفتارها و نظرات مخالف [با مجموعه قبلی] شود (هیوم، ۱۸۸۲، ص ۲۸۹).

ماهیت علم اقتصاد اسلامی

در این بخش با توجه به موضع‌گیری نسبت به پیش‌فرضه‌های سه‌گانه روش‌شناختی و معرفت‌شناختی پیش‌گفته، تلقی خویش از چیستی علم اقتصاد اسلامی را در قالب نوعی فرایند پویا تشریح خواهیم کرد. بخشی از مؤلفه‌های این فرایند ناظر به پیش‌فرض‌های سه‌گانه محل بحث در این نوشتار و برخی متکی به دیگر مطالعات صورت‌گرفته در ادبیات اقتصاد اسلامی است (ر.ک: جابری، ۱۳۸۸؛ رضایی و موحدی بکنظر، ۱۳۹۹؛ عربی، ۱۳۸۷):

۱. زندگی اجتماعی و مهم‌ترین مسئله آن به‌مثابه جستارمابه اقتصاد: «بروز تعامل میان انسان‌ها» همزاد «در کنار هم قرار گرفتن مجموعه‌ای از انسان‌ها در کنار یکدیگر» است. اساساً انسان‌ها که موجوداتی اجتماعی‌اند، در تعامل با یکدیگر، در مقولاتی همچون مبادله و حتی موضوعاتی همانند مالکیت یا توزیع تأمل می‌کنند. در عرصه تعاملات اجتماعی، از جمله نخستین پدیده‌های قابل مشاهده در اجتماع، بروز تعارض منافع میان انسان‌هاست.

اگر بپذیریم که بروز تعارض منافع مهم‌ترین و ابتدایی‌ترین مسئله زندگی اجتماعی و موضوع اصلی تحلیل اقتصاددانان است، شیوه مواجهه با این پدیده تلاشی است که در گام بعدی بدان اشاره قرار خواهد شد.

۲. تلاش انسانی برای تحلیل و مواجهه با تعارض منافع در قالب مطالعات علوم اجتماعی از جمله اقتصاد: موضع‌گیری در قبال اختلافات و تعارضات منافع^۵ مبتنی بر تفکرات و تصمیمات خود انسان‌ها صورت می‌پذیرد. در نهایت، خود انسان‌ها هستند که به نحوی در برابر دعاوی گوناگون شیوه توزیع عواید حاصل از همکاری یا شیوه مبادله درست اموال و خدمات خود، موضع‌گیری خواهند داشت. طبیعتاً برای تصمیم‌گیری در باب چگونگی رفع این تعارضات، نیازمند منبع، معیار، مبنا یا اصلی هستند؛ منبع یا مبنایی که نوعی ارجحیت یا اولویت‌بندی را بین شیوه‌های داوری در باب اختلافات بیان کند.

در همین مرحله، پای تقسیم‌بندی مهمی به موضوع باز می‌شود. برخی جوامع و انسان‌ها بر آنند که این خود انسان‌ها هستند که با اتکا به خویش، به رفع این موضوع – و البته همه دیگر انواع انتخاب‌های فردی و اجتماعی – می‌پردازند. شاید مطالعه عباراتی از مقاله کانت در تبیین ماهیت این رویکرد و کنارهم گذاردن آن با مبانی و چارچوب فکری اقتصاددانان در طی تاریخ، منظور ما را به صراحت بیان کند:

روشنگری^۵ برون‌آبی انسان از نابالغی به تقصیر خویشتن خویش (Self-Imposed Nonage) است. نابالغی^۶ ناتوانی از به‌کاربندی فهم خویشتن بدون هدایت دیگری است. این نابالغی به تقصیر خویشتن است، هرگاه علت آن، نه در نبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلیری در به‌کاربندی آن بدون هدایت دیگری باشد. «دلیر باش در خردورزی!» «شجاع باش در به‌کاربندی عقل خویش!» این است شعار روشنگری. تن‌آسایی و ترسویی است که سبب می‌شود بخش بزرگی از انسان‌ها دیری پس از آنکه طبیعت آنان را از هدایت دیگران رهایی بخشیده [به لحاظ جسمی و طبیعی بلوغ یافته‌اند] با رغبت، همه عمر نابالغ می‌مانند. از این‌روست که دیگران چنین ساده و آسان خود را قیّم ایشان می‌شمارند. نابالغی آسودگی است (کانت، ۱۹۶۳، ص ۲۰۳)... برای [دستیابی به] این روشنگری به هیچ‌چیز نیاز نیست، مگر آزادی - تازه آن هم کم‌زیان‌ترین نوع آزادی: آزادی در به‌کاربری عمومی عقل خویش در همه امور (همان، ص ۲۰۴).

در مقابل این جوامع یا انسان‌های پیش‌گفته، می‌توان افرادی را در نظر گرفت که چاره‌جویی از آسمان می‌کنند. در این وضعیت هرچند مجرای پیاده‌سازی اصول و احکام رفع تعارض منافع خود انسان‌ها هستند، اما منبع اتکالی ایشان فراتر از انسان و متکی به پروردگار است. با پذیرش این تقسیم‌بندی دوگانه، فضا برای ورود به مرحله مهم سوم باز می‌شود:

۳. حل مسئله اقتصادی توسط انسان در چارچوب مبانی معرفتی / روشی و اخلاقی: انسان‌ها و جوامعی که تلاش برای جست‌وجو، کشف، یا وضع شیوه‌های رفع تعارض منافع را پیش می‌گیرند از مجموعه قابل‌توجهی از مؤلفه‌ها، همچون معیارهای ارزشی و اخلاقی یا مبانی معرفتی و روشی محل بحث در پیش‌فرض‌های نقدشده در این نوشتار، به مواجهه با موقعیت‌های تعارض منافع می‌پردازند. انسان‌ها و به‌طور خاص عالمان نوآور و تأثیرگذار اجتماعی به‌مثابه انسان‌هایی مشحون از ارزش‌ها در حوزه اخلاقی و معرفتی، متمایل و سازگار با آن ارزش‌ها به تبیین دقیق مسئله از منظر خویش، ارائه تحلیل و پیشنهاد دست می‌زنند.

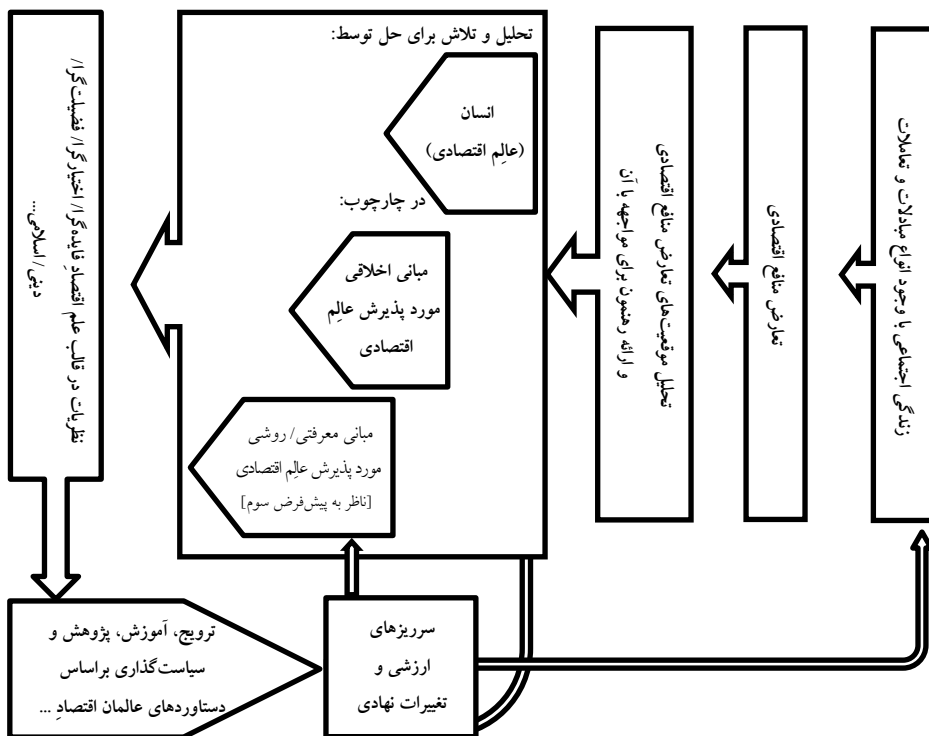
۴. تلائم مبانی ارزشی عالمان با علم منتج شده: ارزش‌های عالم و تحلیلگر، افزون بر مبانی معرفتی و مبانی اخلاقی در ماحصل تحلیل و پژوهش مؤثر است. بنابراین ارتباط وثیقی میان «تلاش انسان مشحون از ارزش‌ها» در «چارچوب مبانی معرفتی ارزش‌مدار» و «مبانی اخلاقی ارزش‌مدار» با محصول نهایی که همان «نظریات و علوم ارزش‌مدار» است، وجود دارد.

۵. تأثیر علوم اجتماعی، از جمله علم اقتصاد بر جامعه: گام نهایی مسیر تحلیل‌های عالمان علوم اجتماعی و به‌طور خاص علم اقتصاد، رهنمودهایی برای تنظیم امور و تدبیر تعارضات منافع است؛ تنظیمات و تدبیرهایی که متلائم با ابعاد ارزشی بدان اشاره شده است. ترویج، آموزش، اشاعه و نهادسازی براساس این رهنمودها نیز می‌تواند موجب تغییراتی در نظام اجتماعی و اقتصادی شود؛ تغییراتی در نظام باورها، شیوه تعاملات، رفتارهای فردی و

اجتماعی و تخصیص مواهب، کالاها و خدمات. به طور خلاصه، می‌توان اثرگذاری علم بر جامعه را از سه مجرای «تأثیر تعلیم علم بر نگرش و باور متعلمان»، «تأثیر آموزش علم بر رفتار متعلمان» و «تأثیر پژوهش‌ها و سیاست‌گذاری اقتصادی مستخرج از نظریات و مکاتب اقتصادی بر کنش افراد جامعه» (رضایی، ۱۳۹۹؛ سندل، ۱۳۹۶) تصور نمود. از این‌رو، دور از انتظار خواهد بود که علم اقتصاد فایده‌گرایانه منجر به تولید سرریزهای ارزشی متناسب با خود شود و چه‌بسا اساساً تعاملات اجتماعی آتی را تحت تأثیر قرار دهد و پویایی‌های جدیدی را در مسیر تکوین آنچه «علم اقتصاد» خوانده می‌شود، پدید آورد.

در شکل (۱) طراح‌های از مطالب فوق و البته ناظر به مراحل پنجگانه محل بحث در بخش دوم نوشتار ترسیم شده است. تأکید ویژه این شکل بر «امکان ورود انسان‌های واجد ارزش‌های متنوع، از جمله انسان مسلمان» است. شایان ذکر است که تبیین ایده مختار در باب چپستی علم اقتصاد اسلامی در قالب این بخش و رسم توضیحی آن در قالب شکل (۱)، به معنای وجود فرایندی مشخص، فیزیکی، دستوری و جامع نیست. آنچه در اینجا تصویر شده مؤلفه‌های مهمی است که باید در تحلیل فلسفی و جامعه‌شناسانه علوم اجتماعی، از جمله اقتصاد اسلامی در آن دقت شود؛ مؤلفه‌هایی که اگر ابعاد انسانی و منطقی آن درک شود، البته دلالت‌های مهمی برای نظریه‌پردازی و داوری مبتنی بر مبانی اسلامی نیز دارد.

شکل ۱: پویایی فرایند حل مهم‌ترین مسئله زندگی اجتماعی توسط عالمان علوم اجتماعی



نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان داده شد که اگر مبنای ما در مشخص ساختن یک بررسی، تحلیل یا توصیه سیاستی به‌مثابه یک بررسی، تحلیل یا توصیه منتسب به «علم اقتصاد»، روش کار اقتصاددانان باشد، دستاوردها و مطالعات اقتصادی ارزش‌مدارند؛ زیرا روش پژوهش - اعم از حوزه طرح سؤال، گردآوری و داوری - شیوه تحلیل و مبنای سیاست‌گذاری در علم اقتصاد اساساً ارزش‌مدار است. اگر چنین باشد، می‌توان اعلام داشت که هر قدر در روش پژوهش علمی علم اقتصاد متعارف، امور ارزشی یا اخلاقی حضور داشته باشد، به همان میزان می‌توان معتقد به امکان‌پذیری علم ارزش‌مدار، دینی، اسلامی یا مانند آن بود.

این نوشتار ضمن رد سه پیش‌فرض مهم روش‌شناختی و معرفت‌شناختی که طرح ایده «علم اقتصاد اسلامی» را غیرممکن می‌سازد، می‌کوشد تبیینی پویا از فرایند نضح و تقویم آنچه علوم اقتصادی خوانده می‌شود، ارائه نماید. تتبع حول این پیش‌فرض‌ها با تمرکز بر علم اقتصاد و شیوه کار اقتصاددانان، بیانگر آن است که ادعای باورمندان به این پیش‌فرض متکی بر درک اجمالی و به‌دور از عرصه تلاش‌های علمی اقتصاددانان (و چه‌بسا سایر نوآوران و محققان علوم انسانی و اجتماعی) است. اقتصاد اسلامی محصول تحلیل‌عالمانی است که مبتنی بر مبنای اخلاقی و معرفتی اسلامی به موضوع تعارض منافع و تأمین نیازهای اجتماعی می‌پردازند و سیاست‌ها و نهادهای منتج از این تحلیل‌ها نیز بر انسان‌ها و جوامع اثرگذارند. درنهایت نیز با توجه به این نوع تبیین از چیستی علوم اقتصادی، عرصه برای طرح ایده «علم اقتصاد اسلامی» نیز باز شده، درنتیجه نمی‌توان صحبت از «یک علم اقتصاد محض» نمود.

منابع

- استودن، ب و ه وین، ۱۳۹۲، *اقتصاد کلان جدید: منشأ، سیر تحول و وضعیت فعلی*، ترجمه منصور خلیلی عراقی و علی سوری، تهران، سمت.
- جابری، علی، ۱۳۸۸، «علم اقتصاد متعارف و خودگروری لذت‌گرایانه»، *معرفت اقتصادی*، ش (۱)، ص ۱۶۳-۱۸۴.
- رضائی، م، ۱۳۹۹، «سرریزهای اخلاقی علوم و ایده علوم اجتماعی و انسانی اسلامی»، *علوم انسانی اسلامی* *صدر*، ش ۳۵، ص ۱۶۷-۱۷۲.
- رضائی، محمدجواد و مهدی موحدی بکنظر، ۱۳۹۹، «روایتی عدالت‌بنیان از اقتصاد «اثباتی»: تقریری از کارکرد علم اقتصاد و نسبت آن با علم اقتصاد اسلامی»، *مطالعات اقتصاد اسلامی*، ش (۱)۱۱۳، ص ۱۵۵-۱۸۰.
- زیباکلام، س، ۱۳۸۶، «روش علمی نیوتن در علم الابصار»، *پژوهش‌های فلسفی-کلامی*، ش (۲)۹، ص ۳-۳۵.
- سجادی، س، ۱۳۹۰، «روش‌شناسی علمی پوپر و ارزش داورى»، *فلسفه علم*، ش (۱)۱، ص ۳۷-۵۹.
- سندل، م، ۱۳۹۶، *عدالت: کار درست کدام است؟*، ترجمه توسط حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
- عربی، س، ۱۳۸۷، «از اقتصاد اثباتی تا اقتصاد هنجاری (بنیان‌های فلسفی و ارزشی اقتصاد رفاه)»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، ش ۱۱۴(۵۷)، ص ۲۹-۵۱.
- ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۹، «پیش‌فرض‌های اسلامی کردن علوم»: در: *حدیث‌آرزمندی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت*، تهران، نگاه معاصر.
- Beed, C., 1992, "Do Value Judgements Affect Testing Economic Theory?", *International Journal of Social Economics*, N. 19(2), 6–24.
- Brennan, G. & Buchanan J. M., 1981, "The normative purpose of economic 'science': Rediscovery of an eighteenth century method", *International Review of Law and Economics*, 1(2), p. 155–166.
- Coase, R. H., 1995, "How Should Economists Choose?", in R. H. Coase (ed.), *Essays on economics and economists*, University of Chicago Press.
- DeWitt, R., 2018, *Worldviews: An introduction to the history and philosophy of science*, (Third edition), Wiley Blackwell.
- Fama, E., 2010, *Interview by J. Cassidy*, Booth School of Business.
- Feyerabend, P. K., 1970, "Against method: outline of an anarchistic theory of knowledge", in M. Radner (ed.), *Minnesota Studies in the philosophy of science*, v. 4., Analyses of theories and methods of physics and psychology (17-130), University of Minnesota Press.
- Friedman, M., 1953, *Essays in positive economics*, University of Chicago Press.
- Hayek, F. A. von, 1975, "The Pretence of Knowledge", *The Swedish Journal of Economics*, N. 77(4), p. 433–442.
- Hume, D., 1882, "Essays. moral. political. and literary", in *two volumes. Edited. With Preliminary Dissertations and Notes*, By T. H. Green and T. H. Grose, Longmans.
- Kant, I., 1963, "What is enlightenment?" (1784), in L. W. Beck (ed.), *The library of liberal arts. On History* (1st ed., p. 202–208), Bobbs-Merrill.
- Myrdal, G., 1951, "The Trend towards Economic Planning", *The Manchester School*, N. 19(1), p. 1–42.